



گروه فعلی

آموختیم که گروه فعلی مهم‌ترین عضو گزاره است و دست‌کم از یک بن فعل و شناسه درست می‌شود. ویژگی‌های پنج‌گانه‌ی آن (شخص، زمان، گذر، وجه و معلوم و مجهول) را نیز شناختیم.

فعالیت ۱

درباره‌ی ویژگی‌های پنج‌گانه‌ی فعل‌های زیر گفت‌وگو کنید.
نمی‌خواندند، می‌نشاندیم، دوخته نمی‌شد، بیابند، داشتند می‌آمدند.

زمان فعل‌ها

الف) ماضی

۱) ماضی ساده = بن ماضی + شناسه‌های ماضی : رفتم، رفتی، رفت، رفتیم، رفتید، رفتند.

۲) ماضی استمراری = می + ماضی ساده : می‌رفتم، می‌رفتی، می‌رفت، می‌رفتیم، می‌رفتید، می‌رفتند.

- ۳) ماضی بعید = صفت مفعولی + بودم، بودی، بود، بودیم، بودید، بودند.
 رفته بودم، رفته بودی، رفته بود، رفته بودیم، رفته بودید، رفته بودند.
- ۴) ماضی التزامی = صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند.
 رفته باشم، رفته باشی، رفته باشد، رفته باشیم، رفته باشید، رفته باشند.
- ۵) ماضی نقلی = صفت مفعولی + ام، ای، (است)، ایم، اید، اند.
 رفته‌ام، رفته‌ای، رفته (است)، رفته‌ایم، رفته‌اید، رفته‌اند.
- ۶) ماضی مستمر = داشتم، داشتی، داشت، داشتیم، داشتید، داشتند + ماضی
 استمراری: داشتم می‌رفتم، داشتی می‌رفتی، داشت می‌رفت، داشتیم می‌رفتیم،
 داشتید می‌رفتید، داشتند می‌رفتند.

ب) مضارع

- ۱) مضارع اخباری = می + بن مضارع + شناسه‌های مضارع: می‌روم، می‌روی،
 می‌رود، می‌رویم، می‌روید، می‌روند.
- ۲) مضارع التزامی = ب + بن مضارع + شناسه‌های مضارع: بروم، بروی، برود،
 برویم، بروید، بروند.
- ۳) مضارع مستمر = دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند + مضارع اخباری:
 دارم می‌روم، داری می‌روی، دارد می‌رود، داریم می‌رویم، دارید می‌روید، دارند
 می‌روند.

پ) آینده

خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند + مصدر مرخم (= بن ماضی):
 خواهم رفت، خواهی رفت، خواهد رفت، خواهیم رفت، خواهید رفت، خواهند رفت.

گذرا کردن فعل‌ها

خواندیم که برخی از فعل‌ها را می‌توان با افزودن تکواژ «ان» گذرا ساخت. «ان»

تکواژ گذراساز است. این تکواژ به بن مضارع بعضی از فعل‌های ناگذر^۱ افزوده می‌شود و آن‌ها را گذرا به مفعول می‌کند.

بن مضارع ناگذر	بن مضارع گذرا شده با «ان»	بن ماضی گذرا شده
بَر	بَر + ان	بَر + ان + د / ید
دو	دو + ان	دو + ان + د / ید
خند	خند + ان	خند + ان + د / ید

بن مضارع بقیه‌ی فعل‌های این گروه را می‌بینیم:

پوس، پیچ، تَرک، جُنُب، جوش، جَه، چرخ، چک، خشک، خواب، دو، رقص، رم، رو (ی میانجی هم اضافه می‌شود)، کش (گذرا است)، گرد (گشت)، گری، لرز، لغز، نشین (خلاف قاعده ← نش + ان)

برخی از فعل‌های گذرا نیز تکواژ «ان» را می‌پذیرند.

اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به متمم افزوده شود، آن‌ها را به فعل‌های گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

ترسیدن (از) ← ترساندن (را - از) چسبیدن (به) ← چسباندن (را - به)
 رهیدن (از) ← رهاندن (را - از) رستن (از) ← رهاندن (را - از)

اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به مفعول اضافه شود، آن‌ها را به فعل‌های گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

پوشیدن (را) ← پوشاندن (را - به) چشیدن (را) ← چشاندن (را - به)
 خوردن (را) ← خوراندن (را - به) فهمیدن (را) ← فهماندن (را - به)

برخی از فعل‌های ناگذر، که از مصدرهای افتادن، آمدن، رفتن و ماندن ساخته می‌شوند به گونه‌ای دیگر گذرا می‌شوند. شکل گذرای آن‌ها به ترتیب: انداختن، آوردن، بردن و گذاشتن است.

۱) برخی از مصدرها از قبیل شتافتن، زیستن، آسودن این تکواژ را نمی‌پذیرند.

تغییر معنا در فعل‌ها

به جمله‌های زیر توجه کنید :

مادر دست کودکش را گرفت.

خورشید گرفت.

خورشید که غروب کرد دلم گرفت.

گرفتم که شما راست می‌گویید.

رستم پس از ماجرای سیاوش، انتقام سختی از تورانیان گرفت.

لوله گرفت.

هنگام دویدن، ناگهان عضلات پایم گرفت.

فعل «گرفت» در هریک از جمله‌های بالا معنا و کاربرد خاصی دارد که با دیگری

کاملاً متفاوت است. باید دانست که کلمه‌ی «گرفت» در هریک از کاربردهایش فعل دیگری

است و نباید آن را همان فعل پیشین به‌شمار آورد.

فَعَالِیَّت ۲

فعل‌های دیگری از قبیل پخت، دوخت نیز در کاربردهای متفاوت تغییر

معنا می‌دهند. برای هریک از معانی آن‌ها جمله‌ای مثال بیاورید.

ساختمان فعل

دیدیم که فعل از جهت اجزای تشکیل دهنده سه نوع است : ساده، پیشوندی و

مرکّب.

فعل ساده فعلی است که بن مضارع آن تنها یک تکواژ باشد : آمد، نشست، گرفت.

فعل پیشوندی تکواژهای «بر، در، باز، فرو، فرا، وا و...» اگر پیش از فعل ساده

بیابند «فعل پیشوندی» می‌سازند. گاهی این پیشوندها هیچ معنای تازه‌ای به فعل ساده

نمی‌افزایند. مثل : شمردن و برشمردن یا افراشتن و برافراشتن اما گاهی فعلی با معنای جدید

می‌سازند ؛ مثل : افتادن و برافتادن یا انداختن و برانداختن.

فعالیت ۳

کدام یک از فعل‌های پیشوندی زیر، با فعل ساده‌ی نوع خویش تفاوت معنایی یا کاربردی دارد؟ باز یافتن، برآمدن، بازگرداندن، درگذشتن، بازفرستادن، برآسودن، برگماشتن، فراگرفتن، واداشتن. در این باره، با یک‌دیگر گفت‌وگو کنید.

فعل مرکب اگر به فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواژ آزاد اضافه شود، فعل، «مرکب» خواهد شد. مانند: حادثه‌ی مهمی روی داد، منوچهر روی تخت دراز کشید. او برگ گل را به آرامی لمس می‌کند.

□ برای تشخیص فعل ساده از مرکب، به سه ویژگی اساسی باید توجه داشت:

- ۱) گسترش پذیری (۲) نقش‌پذیری جزء همراه فعل. به این معنا که اگر جزء همراه با پذیرفتن عناصری دیگر، گسترش یابد یا نقش نحوی بپذیرد، فعل مرکب نخواهد بود؛ مثلاً: حرف زد به این دلیل فعل مرکب نیست که می‌توان گفت: حرف‌ها زد یا حرفی زد؛ بنابراین، حرف در این مثال مفعول است و نمی‌توان آن را جزئی از فعل مرکب شمرد.
- ۳) مسئله‌ی مهم دیگر این است که باید فعل مرکب را در جمله‌ای که در آن به کار رفته است، در نظر گرفت؛ زیرا ممکن است کاربرد آن در جمله‌ای دیگر متفاوت باشد.

بیاموزیم



به دو جمله‌ی زیر توجه کنید:

الف) او روز گذشته از سمت خود استیفا داد.

ب) او روز گذشته از سمت خود استعفا داد.

الف) عده‌ای با خرید نان بیش از حد تفریط می‌کنند.

ب) عده‌ای با خریدن بیش از حد، افراط می‌کنند.

جملات گروه «ب» درست هستند، زیرا استیفا یعنی «گرفتن تمام مال یا حق خویش از کسی» در حالی که با توجه به جمله، استعفا یعنی «درخواست کناره‌گیری از کار» منظور بوده است. در جمله‌ی دوم نیز کلمه‌ی افراط (زیاده روی در کاری) به جمله معنی می‌دهد نه تفریط که متضاد آن است. دقت داشته باشید که هنگام نوشتن، این کلمات را به جای هم به کار نبرید. اکنون به تعدادی از این گونه کلمات که معمولاً به اشتباه به جای هم به کار می‌روند، دقت کنید:

احسن: نیکوتر
احسن: آفرین بر تو

استجاره: پناه خواستن
استیجار: اجاره کردن

تسویه: مساوی کردن
تصفیه: پاک کردن

گریز: فرار
گریز: چاره

مس: لمس کردن
مسح: کشیدن دست تری بر سر یا پا (در وضو)

مُعظم: بزرگ (در مورد غیر انسان)
مُعظَّم: بزرگوار (در مورد انسان)

شعرِ سخته: شعرِ سنجیده و خوب
شعرِ سخت: شعرِ دشوار

خودآزمایی

۱) جمله‌های زیر را با گذرا کردن فعلشان دوباره نویسی کنید.

دوستم با اتوبوس به بیلاق رفت و یک هفته در آن جا ماند.

سال گذشته که دوستان به کوه‌نوردی رفته بودند، سنگ بزرگی از کوه غلتید و به دره افتاد.

۲) با کمک مصدرهای ساده‌ی زیر، فعل پیشوندی بسازید و آن‌ها را در جمله به کار ببرید.

خوردن، داشتن، چیدن، گشتن، آشفتن، انگیختن، بستن، رسیدن، گرفتن، بردن، ریختن، گرداندن، خواندن،

دادن، غلتیدن، کشیدن، ماندن، خواستن، گذاشتن.

۳) جمله‌های زیر را ویرایش کنید.

□ او در منزل استجاره‌ای زندگی می‌کند.

□ همه‌ی بچه‌ها به او احسن گفتند.

□ مس سر و پا از اعمال وضو است.

۴) درباره‌ی تصویر زیر یک مطلب به شیوه‌ی تشریحی بنویسید.



نقاشی آبرنگ از رحیم نوه‌سی



زندگی نامه نویسی

در کتاب ادبیات فارسی سال‌های پیش در فصلی ویژه نمونه‌هایی از «زندگی‌نامه» را خواندید. اکنون می‌خواهیم شما را با شیوه‌ی نوشتن زندگی‌نامه آشنا کنیم.

در درس گذشته در باره‌ی نوشته‌های تشریحی سخن گفتیم. «زندگی‌نامه» گونه‌ای از نوشته‌های تشریحی است. همان‌طور که می‌دانید، برای تشریح، ابتدا چند پرسش مناسب طرح می‌کنیم: کیست؟ (نام، شهرت، بستگان و ...)

کی و کجا به دنیا آمد؟ در کجا و چگونه زیست؟
محیط زندگی او چگونه بود؟

سرپرست او چه کسی بود؟ در کجا تحصیل کرد؟ معلّمانش چه کسانی بودند؟
چه سفرهایی کرد؟ تأثیر این سفرها بر او چگونه بود؟ با چه کس یا کسانی سروکار داشت؟
حوادث مهم و تعیین‌کننده‌ی زندگی او کدام‌اند؟ پیرو چه کسانی بود؟ چه کارهای مهمی کرد؟ اندیشه، مذهب و عقاید او چه بود؟ روش اخلاقی یا تحقیقی و ادبی و گفتاری او چگونه بود؟ چه کسانی او را پذیرفتند و از چه کسانی پیروی کرد؟ چه تأثیری بر جامعه نهاد؟
آثارش چه نام دارند؟ کدام‌یک مشهورترند؟ چند فرزند از خود بر جای گذاشت؟ کی و کجا درگذشت؟ چه تحولاتی بر زندگی و اندیشه‌ی او اثر گذاشت؟ و ...

برای نوشتن «زندگی نامه»ی هریک از بزرگان دینی، ملی، علمی، هنری و ادبی باید اطلاعات گوناگون و پراکنده را در کمال دقت و صحت و صداقت گردآوری و تنظیم کنیم. روش گردآوری اطلاعات براساس آنچه در درس روش تحقیق و مرجع شناسی شما آمده، چنین است:

- ۱) مشاهدات شخصی،
 - ۲) پرسش از افراد مطلع،
 - ۳) مطالعه‌ی آثار کسی که زندگی نامه‌ی او را می‌نویسیم و برداشت کردن از آن‌ها،
 - ۴) استفاده از منابع کتابخانه‌ای چون کتاب‌های شرح حال، تذکره، سیره و معازی، کتب رجال، یادنامه‌ها، دایرةالمعارف‌ها، اطلس‌های تاریخی، فرهنگ‌ها، مجلات و روزنامه‌ها و
- با توجه به پرسش‌های مطرح شده، می‌توان برای شخص مورد نظر طرح خاصی تهیه کرد. البته هر نویسنده‌ای از طرح خاصی پیروی می‌کند اما در مجموع، می‌کوشد موارد زیر را ثبت و درج نماید:

۱) تاریخ تولد، خانواده، نام و شهرت، ذکر نام پدر و مادر، همسر و فرزندان، وضع خانوادگی

۲) مراحل رشد و نمو در کودکی و نوجوانی، شرح دوره‌ی میان‌سالی، کهن‌سالی، پیری و مرگ

- ۳) ویژگی‌های روحی، جسمی، اخلاقی و اجتماعی
- ۴) تحصیلات، استادان، محیط تحصیل، درجات علمی، تحقیقات و ...
- ۵) رویدادهای مهم زندگی، سفرها، دیدارها، حوادث و اتفاقات مهم و ...
- ۶) خدمات فرهنگی، اجتماعی، علمی و ادبی
- ۷) آثار، مقالات، شرکت در همایش‌ها، سخن‌رانی‌ها و ...
- ۸) اندیشه‌ها، افکار، سبک و شیوه‌ی نویسندگی و ...

برای نوشتن زندگی نامه از تمامی آنچه قبلاً آموخته‌ایم، نظیر: توصیف، تشریح، مقایسه، ساده‌نویسی، آغاز و پایان و عنوان مناسب و ... باید به خوبی استفاده کنیم. برای این که نوشته را از حالت معمول و عادی بیرون آوریم، می‌توانیم آن را به گونه‌ای متفاوت

آغاز کنیم؛ برای مثال، زندگی‌نامه‌ی زیر با طرح یک سؤال آغاز شده است:

اصلاحگر بود یا قدّیس یا سیاستمداری بی‌پروا؟ در نظر اکثریت جهانیان «موهانداس. ک. گاندی» اصلاحگری انقلابی بود. مردی لاغراندام، با لنگی پیچیده دور بدنش که خلق را به نافرمانی از اصول ظالمانه‌ی حاکم بر کشورش فرا می‌خواند. پیروانش در وی چون قدّیسی می‌نگریستند ولی در چشم بسیاری از کارمندان اداری و نظامی بریتانیا، وی سیاستمداری بی‌پروا بود که مقام قدّوسی خود را به عنوان وسیله‌ای برای زدوبند سیاسی مورد استفاده قرار می‌داد. تاریخ با هر نظری در وی بنگرد و هر عقیده‌ای درباره‌اش ابراز کند، هم‌اکنون شکی نیست که از دیدگاه اکثر مردم جهان، گاندی مظهر زنده‌ی هندوستان شناخته شده است.

هندوستانی که وی به سال ۱۸۶۹ م. در آن دیده به جهان گشود، هندوستان امپراتور انگلیس بود. گاندی از ابتدا عادت کرد، غربی‌هایی را که بر کشورش فرمان می‌راندند، دوست ندارد؛ به‌ویژه روش دادگستری آنان را. به همین جهت چون نوزده ساله شد، برای تحصیل علم حقوق به لندن رفت و تحصیلات خود را با مدارج عالی گذراند و در یکی از دادگاه‌های لندن به طور موقت به کار دادرسی گماشته شد. گاندی سال‌های زندگی‌اش را در لندن در پانسیون‌های ارزان قیمت گذراند و غذاهای گیاهی‌اش را خود پخت و از معاشرت با سفیدپوستان روی برتافت؛ همان‌گونه که از برهمن‌های هم‌میهن خود نیز دوری می‌جست. این سال‌ها، دوران پژوهش و تفکر گاندی بود ...

(شعله‌های نبوغ، تألیف لول تامس، ترجمه‌ی محمدسعیدی، با اندکی دخل و تصرف)

گاه زندگی‌نامه‌ها شکلی کاملاً رمان‌گونه دارند. در این‌گونه آثار، نویسنده سعی می‌کند بر اساس مستندات تاریخی و با اتکا به واقعیت‌های موجود، زندگی یکی از بزرگان را در قالب یک ماجرا بنویسد. برای مثال، نوشته‌ی زیر بخشی از داستان زندگی ملاًصدرای شیرازی^۱ است که باهم می‌خوانیم.

ابراهیم شیرازی، با چهره‌ی قدرتمند و چیره‌اَما قدری گرفته و فشرده، سَحَر، در دالان خانه قدم زد. با صدای به‌عمد، چند بار سینه صاف کرد و از لای درِ دهان گشوده‌ی اتاق محمد، محمد را دید و سینی مسین در حُکم شمع‌دان را.

□ آه ... این همه شمع ... این همه ...

(۱) ملاًصدرای شیرازی، صدرالمآلهین، محمدبن ابراهیم فیلسوف معروف و بزرگ ایرانی قرن یازدهم است که نظریه‌ی حرکت جوهری وی شهرت خاصی دارد.

ابراهیم چرخید و به همسر نگران خویش نگاه کرد؛ با سرزنشی بی دلیل.
از دید پدران، گویی تمام معایب از مادر به فرزند می‌رسد، همه‌ی محاسن از پدر.
ابراهیم، باز، نگاه از لای در گذراند و بر محمد انداخت.

□ محمد، بیدار نمی‌شوی؟

□ سلام پدر، بیدارم.

□ بر نمی‌خیزی؟

□ برخاسته بودم. تازه به بستر آمده‌ام تا کمی استراحت کنم. خواب دم صبح، در این فصلِ

خوش نیمه‌سرد، لذتی غریب دارد پدر!

محمد، قدری بی‌پروا بود یا بی‌دغدغه؛ این رسم آن روزگار نبود. ابراهیم دوست نداشت که ستر پاسخ‌های گهگاهی بسپر، بالا باشد. به همین دلیل، از گفت و گوی با او اکراه داشت یا بیم. گرچه محمد آموخته بود که در نهایت ادب سخن بگوید؛ و در ادب بی‌اضطراب، برای مخالفان کم‌تاب، زهری هست. محمد هنوز با چشمان بسته سخن می‌گفت. می‌دانست که اگر دیده بگشاید، آفتاب بی‌رحمانه از پنجره بر چشمان خسته‌ی او هجوم خواهد آورد اما چاره‌ای نبود؛ لای چشم‌ها را آهسته باز کرد و آهسته گفت: عاقبت این نور مرا کور خواهد کرد.

پدر، در را تمام گشود؛ با چاشنیِ خشونت.

□ این نور، نه محمد، نور، عاقبت تو را کور خواهد کرد؛ چه از خورشید باشد چه از شمع و

چراغ. تو... تو... این همه شمع را از کجا می‌آوری که شب‌ها تا طلوع می‌سوزانی، به خاطر آن نوشته‌ها؟

باید دقت داشت رنگ ادبی زندگی نامه از جنبه‌ی تاریخی آن نکاهد؛ زیرا اغراق و

بزرگ‌نمایی هنگام توصیف ممکن است نویسنده را از واقعیت دور سازد.

هنگام نگارش زندگی نامه، علاوه بر رعایت نکات فنی باید در نظر داشت که زندگی نامه دور از تعصب و غرض‌ورزی نوشته شود تا بتواند سهم خود را در پژوهش‌های تاریخی و فرهنگی حفظ کند. امانت و دقت نویسنده به یک زندگی نامه اعتبار می‌بخشد. به سبب همین ویژگی، تاریخ بیهقی از دیگر کتاب‌های تاریخ ممتاز شده است. پس باید همواره به واقعیات تکیه داشته باشیم نه بر حدس و ظن و گمان.

(۱) مردی در تبعید ابدی، نادر ابراهیمی، انتشارات فکر روز، ص ۱۵



فاصله‌ی میانِ واژه‌ای چیست؟

یکی از صفحات کتابتان را با دقت نگاه کنید.

می‌بینید که میانِ واژه‌ها فاصله‌ی معنی وجود دارد که به آن فاصله‌ی «میان‌واژه‌ای» می‌گویند. حفظ فاصله‌ی میان‌واژه‌ای نشانه‌ی استقلال واژه‌هاست. هر واژه‌حریمی دارد که باید آن را رعایت کرد. رعایت نکردن این فاصله باعث بدخوانی و بدفهمی مطالب می‌شود. دستگاہ‌هایی مثل ماشین تحریر و رایانه این فاصله را به‌طور دقیق مراعات می‌کنند و مانیز هنگام نوشتن با دست، موقوف به رعایت آن هستیم؛ این فاصله هم برای کلمات ساده است و هم پیوندمی و مرکب. می‌دانیم که میان حرف‌های غیرچسبان واژه‌ها هم فاصله‌ای کوتاه مراعات می‌شود؛ مثلاً کلمه‌ی «ورود»، «دوری» و «دیوار» با چنین فاصله‌ی میان حرفی نوشته می‌شوند. فاصله‌ی بین واژه‌های یک متن تقریباً

دو برابر فاصله‌ی حرف‌های یک واژه است. حروفِ چین با اصطلاحاً به اولی فاصله‌ی میان واژه‌ای (فاصله) و به دومی فاصله‌ی میان حرفی (نیم فاصله) می‌گویند. برای مثال، جمله‌ی زیر را در نظر می‌گیریم.

«آشنایی با امکانات زبان فارسی ما را قادمی سازد که هزاران واژه‌ی تازه بسازیم.»

به واژه‌های زیر توجه کنید.

بررسی، دانش آموز، داوطلب، هوادار آموزشی، سرتاسر، شترسوار
همان طور که می‌بینید، فاصله‌ی اجزای کلمه‌ی مرکب و مشتق مرکب، به اندازه‌ی فاصله‌ی حرف‌های یک کلمه است.

دو مورد واژه‌های مرکب یا مشتقی که می‌توانیم آن‌ها را چسبیده یا جدا بنویسیم (دو املائی هستند) در صورت انتخاب شکل جدا باید فاصله‌ی میان اجزای آن‌ها به اندازه‌ی فاصله‌ی حرف‌ها در نظر بگیریم. این فاصله‌شان می‌دهد

که آن اجزای با هم یک کلمه‌ی مرکب، مشتق یا مشتق مرکب را تشکیل داده‌اند.
وند های صرفی و فعل های کلمگی نیز تابع همین قاعده اند. چند مثال:
ناخوانا، ورودی، کتاب ها، زنده رود، سی و سه پل، چهل ستون، برگشتن،
دست مایه، دانش آموزی، بزرگ تر، رفته است، خواهد آمد، گزارش نویسی،
خواسته بود، گرفته شد.

خودآزمایی

۱) طرحی برای نگارش زندگی‌نامه‌ی یکی از شخصیت‌های علمی و ادبی تهیه کنید و آن را

بنویسید.

۲) در نوشته‌ی زیر که بخشی از زندگی‌مولانا است^۱، نویسنده از چه شیوه‌ای بهره گرفته است؟ آخرین خاطره‌ای که از این «دروازه‌ی شرق» در اندیشه‌ی این نوباوه‌ی خاندان بهاء‌ولد باقی‌ماند، خاطره‌ی ملاقات با شیخ فریدالدین عطار «پیرمرد خوش‌گفتار» و شاعر صوفی مشرب نشابور بود. شیخ عطار تأثیری خوشایند و دل‌نواز در وی باقی گذاشت. در آن ایام این پیر خوش‌گفتار نشابور شاعری نامدار و عارفی بزرگوار بود. در دیداری که میان او و بهاء‌ولد روی داد، خداوندگار خردسال او را با پدر خویش تقریباً هم‌سال یافت. در گفت‌و شنود دو عارف پیر، شوق لقای «اللّه» اشتیاق به زیارت حج و علاقه به دیدار مردان خدا مطرح شد. از احوال صوفیه و مشایخ که عطار درباره‌ی آن‌ها در تذکره‌الاولیای خویش سخن گفته بود، یاد شد. از شعر سنایی که عطار هم مثل بهاء‌ولد و یارانش بدان علاقه می‌ورزید و از سخن عطار که طرز فکر و اندیشه‌ی سنایی را غالباً دنبال می‌کرد، سخن رفت.

شیخ نشابور درباره‌ی فرزند بهاء‌ولد در خود احساس اعجاب و علاقه یافت. از حالت روحانی و پرتفکر او به شگفت آمد. عمق فکر و قدرت بیان او را شایسته‌ی تحسین دید. در پرتو فراست ایمانی خویش دریافت که او هرگز واعظی از جمله‌ی واعظان، فقیهی از زمره‌ی فقیهان و صوفی‌ای از شمار صوفیان عادی نخواهد بود. در نور مکاشفه‌ی روحانی خویش که هرگونه کمالی را در نزد او دون مرتبه‌ی کمال حال زهاد و صوفیان نشان می‌داد، شیخ نشابور کودک نورسیده‌ی بهاء‌ولد را انسانی برتر از انسان‌های عادی دید و لاجرم بی‌هیچ تردید و مجامله به بهاء‌ولد نوید داد که به‌زودی این کودک، آتش در سوختگان عالم خواهد زد و شور و غوغایی در بین رهروان طریقت به‌وجود خواهد آورد.

عطار پیر نسخه‌ای از مثنوی «اسرار‌نامه» را هم که اثر دوران جوانی خود او بود، به این کودک الهی هدیه کرد. برای خداوندگار، این هدیه یک تحفه‌ی آسمانی بود. مثل الهی‌نامه‌ی سنایی که لالای او سید برهان وی را با آن آشنا کرده بود، زبده‌ی معرفت و حکمت روحانیان را در آن‌چه به سلوک راه خدا مربوط می‌شد، در برداشت. اسرار عارفان و آن‌چه درک آن به فکر و وجدان دیگر محتاج بود، در این مثنوی بی‌مانند نهفته بود. در خط‌سیر خسته‌کننده‌ای که قافله‌ی بلخ او را از خراسان به سوی بغداد می‌برد، این منظومه‌ی زیبا و لطیف برای خداوندگار مونس دل‌نوازی بود.

۳) ثابت کنید که فعل مصدرهای زیر، همگی ساده‌اند.

آموختن، آویختن، افزودن، آلودن، بخشیدن، پرداختن، پیوستن، سپردن، فروختن، گفتن، دیدن.

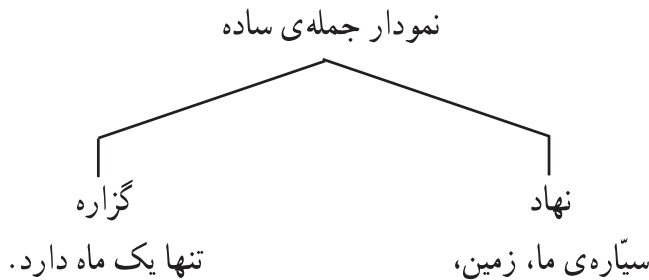
۱) پله پله تا ملاقات خدا، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ص ۵۱ - ۵۰



جمله‌ی ساده و اجزای آن

در سال گذشته با گزاره و اجزای آن آشنا شدیم و آموختیم که جمله‌ی مستقل دو نوع است: ساده، مرکب.

جمله‌ی ساده دارای یک فعل است؛ مثال: سیاره‌ی ما، زمین، تنها یک ماه دارد.



جمله‌ی ساده چند جزء دارد؟

اگر تنها اجزای اصلی جمله را در نظر بگیریم، جمله‌ی ساده حداًقل ۲ و حداًکثر ۴ جزء دارد.

دانستیم که تعداد اجزای جمله را فعل جمله تعیین می‌کند؛ پس برای یافتن پاسخ درست باید به فعل جمله مراجعه کرد؛ زیرا بعضی از فعل‌ها تنها به نهاد نیاز دارند و بعضی

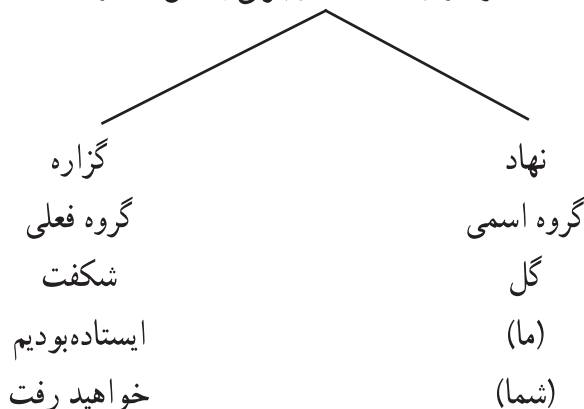
علاوه بر نهاد، اجزای دیگری را نیز می‌طلبند؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «کبوتر پرید» جمله دوجزئی است؛ زیرا تنها از نهاد و فعل تشکیل شده است اما وقتی می‌گوییم: «کبوتر برمی‌چیند»، با وجود داشتن فعل و نهاد، جمله کامل نیست و به جزئی دیگر—مثلاً «دانه»—نیاز دارد تا کامل شود:

کبوتر دانه برمی‌چیند.

بنابراین، با شناخت فعل‌ها می‌توان انواع جمله را شناخت. جمله دوجزئی، سه جزئی یا چهارجزئی است.

الف) جمله‌های دوجزئی:

نمودار جمله‌های دوجزئی با فعل ناگذر



در دوجمله‌ی اخیر، نهاد حذف شدنی است. وقتی نهاد ضمیر باشد، می‌توان آن را حذف کرد. در این صورت، تشخیص نهاد جدا بر اساس شناسه ممکن است.

بنابر آن‌چه گفته شد، حذف نهاد ضمیر، اختیاری است اما نهاد غیرضمیر چنین نیست؛ زیرا حذف آن ایجاد ابهام می‌کند:

نامه‌ای از دوستم رسید. ظرف‌ها سالم به خانه رسید.

ب) جمله‌های سه‌جزئی: نوع دوم جمله‌های ساده، جمله‌های سه‌جزئی است. فعل این جمله‌ها گذراست و به همین دلیل، در بخش گزاره‌ی این جمله‌ها یک جزء دیگر هم

می‌آید. پس جمله‌های سه‌جزئی علاوه بر نهاد و فعل، یک جزء دیگر نیز لازم دارند و بر اساس آن به سه نوع زیر تقسیم می‌شوند:

- (۱) جمله‌های سه‌جزئی با مفعول: پرچم علم و دانش را برافرازیم.
(۲) جمله‌های سه‌جزئی با متمم: ایران به دانشمندان خود می‌نازد.
(۳) جمله‌های سه‌جزئی با مسند: این داستان خواندنی است.

می‌دانیم که در فارسی امروز، تنها فعل‌های دو مصدر «بودن» و «شدن» و هم معنی‌های «شدن» مثل «گشتن» و «گردیدن» و دیگر مشتق‌های آن (مانند است، می‌باشد، می‌شود و...) علاوه بر نهاد، مسند هم می‌گیرند و جمله‌های سه‌جزئی مسنددار می‌سازند.

*** توجه:**

در پاره‌ای از جمله‌های سه‌جزئی (اسنادی)، گاهی به جای مسند، متمم می‌آید:

فلانی از ساکنان این محل است.

ایشان از دوستان شما بودند.

این پارچه از ابریشم است.

در مورد جمله‌های سه‌جزئی با متمم به خاطر داشته باشیم:

یکی از انواع گروه قیدی (متمم قیدی) از نظر ساخت با متمم یک‌سان است؛ یعنی،

همراه با حرف اضافه در جمله می‌آید: «منوچهر با اتوبوس آمد».

تفاوت این گروه قیدی با متمم فعل این است که متمم فعل در جمله، یکی بیشتر نیست

فعل به آن نیاز دارد: «با دانایان درآمیز» اما تعداد متمم‌های قیدی را می‌توان افزایش داد:

«منوچهر با اتوبوس، از مدرسه به خانه آمد» یا آن‌ها را از جمله حذف کرد: «منوچهر

آمد»؛ زیرا متمم قیدی جنبه‌ی توضیحی دارد و فعل به آن نیاز ندارد اما با حذف متمم فعل،

جمله ناقص می‌شود: ؟ درآمیز.

علاوه بر این، فعل‌هایی که به متمم نیازمندند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی هستند

اما فعل‌هایی که به متمم نیاز ندارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی نیستند؛ مثلاً رفتن با

حروف اضافه‌ی «از»، «به» و «با» کاربرد دارد. هم‌چنین است رسیدن، آمدن و غیره؛ مانند

«علی از خانه رفت»، «علی به خانه رفت»، «علی با دوستش رفت» اما نمی‌توان گفت «علی

با پدرش می‌نازد». ضمناً فعل‌های بدون متمم از نظر معنایی نیز نیازمند متمم نیستند. مثل :
 درخت روید، جوجه گنجشک پدید و گل شکفت.
 در حقیقت، متمم نوعی مفعول است که با حرف اضافه می‌آید و مانند مفعول، آن را هم نمی‌توان بدون قرینه حذف کرد.
 مصدر برخی از این فعل‌ها را همراه با حرف اضافه‌ی ویژه‌ی آن‌ها در جدول زیر می‌بینیم.

حرف اضافه	مصدر
به	اندیشیدن، بالیدن، برآزیدن، برخوردن، پرداختن، پیوستن، تاختن، چسبیدن، گرویدن، نازیدن، نگریستن
با	جنگیدن، درآمیختن، ساختن، ستیزیدن، آمیختن (مخلوط شدن)
از	پرهیزیدن، ترسیدن، رنجیدن، گذشتن
در	گنجیدن
بر	شوریدن

هریک از این فعل‌ها حرف اضافه‌ی ویژه‌ی خود را می‌طلبند و بی‌آن به کار نمی‌رود.
 در حالی که بقیه‌ی فعل‌ها معمولاً با هر حرف اضافه‌ای می‌آیند. به دو جمله‌ی زیر توجه کنید :
 محسن از می‌رنجد.
 محسن از / به / تا / در / به سوی خانه می‌رود.

فعالیت

با دو فعل «آموختن» و «گرفتن» در معانی مختلف جمله بسازید و تعداد اجزای آن‌ها را در هر کاربرد مشخص کنید.

پ) جمله‌های چهار جزئی: فعل این نوع جمله‌ها نیز گذر است. جمله‌های چهار جزئی گذرا چهار نوع اند:

۱) چهار جزئی با مفعول و متمم: نهاد + مفعول + متمم + فعل

گل‌های رنگارنگ	جلوه‌ی بی‌مانندی	به شهر	می دادند.
(-)	کتاب‌ها را	از کتاب‌فروشی	خریدی؟
(-)	این درس بزرگ را	از آن بزرگوار	آموختم.
پرستار	شیر را	به بچه	داد.

۲) چهار جزئی با مفعول و مسند: نهاد + مفعول + مسند + فعل
 اغلب جمله‌های این مبحث، همان جمله‌های اسنادی سه جزئی هستند که یک جزء (مفعول) به آن‌ها افزوده می‌شود و به جمله‌های چهار جزئی بدل می‌گردند. جمله‌ی زیر را در نظر می‌گیریم:

نهاد	مسند	فعل
هوا	سرد	گردید

اگر به فعل این جمله تکواژ سببی «ان» بیفزاییم (گردید ← گردانید)، به مفعول نیاز

۱) مصدر برخی فعل‌های با مفعول و متمم به شرح زیر است (همراه با این فعل‌ها علاوه بر حرف نشانه‌ی «را»، یک حرف اضافه‌ی اختصاصی نیز می‌آید):

حرف اضافه	مصدر
به	آموختن (تعلیم دادن)، آویختن (وصل کردن، نصب کردن)، افزودن، آلودن، بخشیدن، پرداختن، پیوستن، چسباندن، سپردن، فروختن، گفتن، دادن
با	اندودن، آمیختن (مخلوط کردن)، سنجیدن
از	پرسیدن، ترساندن، خریدن، دزدیدن، ربودن، رها کردن، شنیدن، کاستن، گرفتن، آموختن (فراگرفتن)
در	گنجاندن

پیدا می کند و به این صورت کامل می شود :

باران _____ هوا را _____ سرد _____ گردانید.

مردم ایران حافظ را لسان الغیب می خوانند.
 نادان هیچ کس را هم طراز خویش نمی بیند.
 حافظ خودش را رند می داند.
 کار و تلاش مداوم او را شاگرد اول دبیرستان کرد.

عمده ی فعل های این گروه عبارت اند از :

● «گردانیدن» (= گذرای سببی «گشتن» و «گردیدن») و فعل های هم معنی آن، مثل : «نمودن»، «کردن»، «ساختن».

● «نامیدن» و فعل های هم معنی آن، مثل : «خواندن»، «گفتن»، «صداکردن/ زدن».

● «شمردن» و فعل های هم معنی آن، مثل : «به شمار آوردن»، «به حساب آوردن».

● «پنداشتن» و فعل های هم معنی آن، مثل : «دیدن»، «دانستن»، «یافتن».

۳) جمله ی چهارجزئی با متمم و مسند : نهاد + متمم + مسند + فعل
 کاربرد چنین جمله هایی در فارسی اندک است :

اهل محل به او پهلوان می گفتند.

۴) جمله های چهارجزئی دو مفعولی : نهاد + مفعول + مفعول + فعل، مانند : نقاش

دیوار را رنگ زد.

جمله هایی که تا این جا خواندیم، از این قرارند :

انواع جمله			
الف	جمله های دو جزئی	(۱)	جمله های دو جزئی با فعل ناگذر ← نهاد + فعل ناگذر
ب	جمله های سه جزئی	(۱)	سه جزئی با مفعول ← نهاد + مفعول + فعل
		(۲)	سه جزئی (اسنادی) با مسند ← نهاد + مسند + فعل
		(۳)	سه جزئی با متمم ← نهاد + متمم + فعل
پ	جمله های چهار جزئی	(۱)	چهار جزئی با مفعول و متمم ← نهاد + مفعول + متمم + فعل
		(۲)	چهار جزئی با مفعول و مسند ← نهاد + مفعول + مسند + فعل
		(۳)	چهار جزئی با متمم و مسند ← نهاد + متمم + مسند + فعل
		(۴)	چهار جزئی دو مفعولی ← نهاد + مفعول + مفعول + فعل

جمله‌های استثنایی

دیدیم که همه‌ی جمله‌ها از نهاد و گزاره درست می‌شوند و گزاره نیز دارای فعل است اما برخی از جمله‌ها ممکن است یکی از شرط‌های جمله‌های معمولی را — که تا این جا خوانده‌ایم — نداشته باشند. این جمله‌ها استثنایی‌اند.

در این درس سه نوع جمله‌ی استثنایی را می‌بینیم.
گزاره‌ی این دو نوع جمله بدون فعل می‌آید؛ از این رو، آن‌ها را «جمله‌های بی‌فعل» می‌نامیم.

الف) جمله‌های یک جزئی بی‌فعل مانند: سلام، به سلامت، به امید دیدار، افسوس.

ب) جمله‌های دو جزئی بی‌فعل:

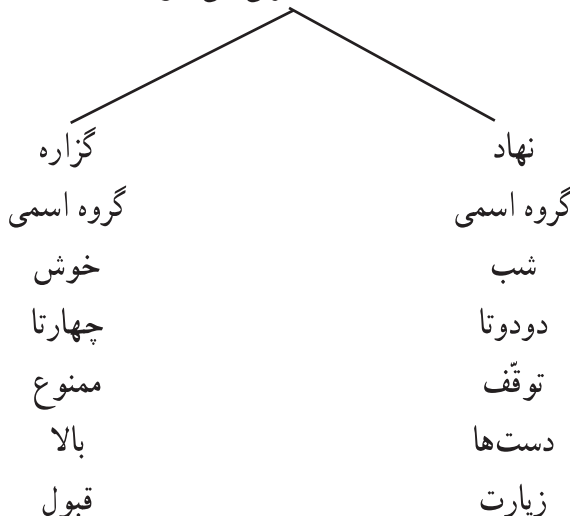
نهاد ————— گزاره

عیدتان مبارک.

مرحمت شما زیاد.

چنین جمله‌هایی تنها از دو گروه اسمی ساخته می‌شوند و گزاره‌ی آن‌ها بدون فعل می‌آید. این گونه جمله‌ها به دلیل این که بدون فعل به کار می‌روند و حتی افزودن فعل به بعضی از آن‌ها غیرعادی است، دوجزئی به حساب می‌آیند.

جمله‌های دوجزئی (بی‌فعل)



تذکر: گاه اگر در ساختمان چنین جمله‌هایی فعل به کار رود، به جمله‌های سه جزئی با

مسند تبدیل می‌شوند:

چهاردوتا هشت تا می‌شود.

سیگار کشیدن ممنوع است.

پ) جمله‌های سه جزئی بی فعل:

زندگی یعنی عقیده.

کار یعنی خلاقیت و سازندگی.

شناخت یعنی جدا کردن ارزنده از بی ارزش در همه‌ی شئون.

این جمله‌ها فعل ندارند اما معادل جمله‌های زیرند:

زندگی، عقیده است.

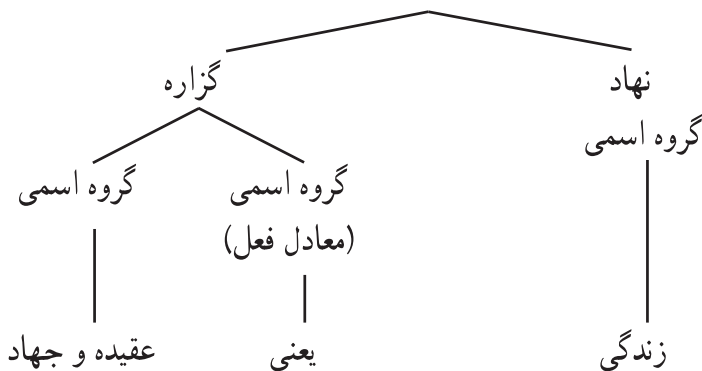
کار، خلاقیت و سازندگی است.

شناخت، جدا کردن ارزنده از بی ارزش در همه‌ی شئون است.

واژه‌ی «یعنی» کار فعل را انجام می‌دهد و بین نهاد و گزاره ارتباط برقرار می‌کند؛

بنابراین، در چنین جمله‌هایی واژه‌ی «یعنی» را معادل فعل «است» به حساب می‌آوریم و

نمودار آن را چنین رسم می‌کنیم:





به جمله های زیر توجه کنید:

- الهی ترسانم از بدی خود.
 - بزرگ مردی بود خواجه نظام الملک.
 - به شکوفه های بهاران / برسان سلام مارا.
 - رسید مرده که آمد بهار و سبزه دید.
- در جمله ی اول فعل بر متمم مقدم شده است. در جمله ی دوم مسند در آغاز جمله و نهاد در پایان آن است. در جمله ی سوم متمم مقدم شده است و در آخرین جمله فعل بر نهاد مقدم شده است. در این عبارت با اجزای کلام برای تأثیر بیشتر سخن، بنا بر تشخیص نویسنده جابه جاشده است تا شیوایی و رسایی کلام بیشتر گردد. به این گونه بیان «شیوه ی بلاغی» می گویند.
- این شیوه پیش از آن که دستوری باشد به سبک نگارش نویسنده بستگی دارد و کاربرد ادبی می یابد.

□ جای اجزای جمله به تناسب حالات عاطفی تغییر می‌کند و بار معنایی خاصی می‌یابد.

□ گیرایی و اثر بخشی کلام بیشتر می‌شود.

این شیوه در مقابل شیوه‌ی عادی قرار می‌گیرد. در شیوه‌ی عادی اصل
بر این است که نهاد همه‌ی جمله با در ابتدا و فعل در پایان قرار گیرد.

خودآزمایی

۱) الف) از مصدرهای زیر به ترتیب، ماضی مستمر، آینده، مضارع اخباری و ماضی بعید بسازید و آن‌ها را در جمله‌هایی به کار ببرید.

گریستن، فرستادن، ترسیدن، نامیدن.

ب) جمله‌ها را زیر نمودار بنویسید و تعداد اجزای اصلی آن‌ها را مشخص کنید.

پ) جمله‌ها را در صورت امکان مجهول کنید و علت مجهول نشدن بعضی از آن‌ها را بنویسید.

ت) آیا راه دیگری برای مجهول کردن آن‌ها می‌شناسید؟

۲) نوع جمله‌های زیر را با نمودار آن‌ها مشخص کنید.

صبح به خیر، نوروزتان پیروز، عیدتان مبارک، سفر به خیر، پیوندتان مبارک، قدم نورسیده مبارک،

دست خوش، خدا حافظ.

۳) مصرع‌های زیر را با توجه به آنچه در درس نگارش تشریحی آموخته‌اید، گسترش دهید.

با سنگ‌ها بگو که چه اندیشه می‌کنند؟

حتی بدون بال، کیوتر کبوتر است.

(محمد کاظم کاظمی)